

دو فصل نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۹، ش ۲ (پیاپی ۱۹)، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

وطن‌خواهی در شعر دوره‌ی مشروطه

دکتر نعمت اصفهانی عمران

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران

چکیده

از شاخه‌های شعر متعهد، شعر آن دسته از شاعرانی است که با عشق و ارادتی عمیق به توصیف «ماد وطن» روی آورده‌اند و در شکوه و ارجمندی آن داد سخن داده‌اند. گفتنی است که مفهوم وطن در شعر مشروطه با آن مفهومی که در شعر کهن از آن اراده شده، متفاوت است. مفهوم وطن؛ در ادب کلاسیک اساساً یا در معنی زاد و بوم و سرزمینی به کار می‌رفت که شخص در آن پرورش یافته بود، و یا در معنای وسیع‌تر دینی آن در مورد مسلمانان، کل سرزمین‌های اسلام را در بر می‌گرفت.

اما مفهوم وطن در دوران جدید، به‌خصوص از دوران مشروطه به این طرف به‌معنای سرزمینی است که در آن مردمانش دارای مشترکات قومی، زبانی و فرهنگی باشند و با حمیت و تعصب فراوان به این مشترکات عشق ورزند. این تعلق خاطر عمیق به آب و خاک، نژاد و زبان و فرهنگ اگر به دور از افراطی‌گری‌ها (اندیشه‌های شوونیستی) و تحقیر ملل دیگر باشد پسندیده، سزاوار تحسین، حتی شایان تقدیس است. استقبال از این موضوع در دوران مشروطه به‌ویژه از زمان حکومت پهلوی اول، آن هم بعد از شکل‌گیری فرهنگستان زبان فارسی در طیف گسترده‌ای مورد توجه شاعران متعهد میهن پرست قرار می‌گیرد. ما در این مجال قصد آن داریم تا شعر برخی از ارکان شعر دوره مشروطه را که در بزرگداشت و ستایش وطن داد سخن داده‌اند، مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

واژگان کلیدی: شعر مشروطه، وطن، وطن ایرانی، وطن اسلامی، وطن ایرانی اسلامی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۲/۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۶/۶

Email: dr.esfahaniomran@gmail.com

۱- مقدمه

قبل از آن‌که به تحلیل شعر شاعران دوره‌ی مشروطه روی آوریم، شایسته است تا به اختصار به معرفی فضای کلی حاکم بر شعرهای وطنی این دوره بپردازیم. بدون هیچ تردیدی، وطن بزرگ‌ترین مایه‌ی الهام شاعران عصر مشروطیت است. اگر دواوین شاعران این دوره یا روزنامه‌های آن را ورق بزنیم، کمتر صفحه‌ای را می‌بینیم که در آن وطن و مفهوم جدید آن انعکاس پیدا نکرده باشد. تأثیر گذاری و شور انگیزی این سروده‌ها، دست مایه ای بوده است برای برانگیختن احساسات ملی و ضد استعماری مردم در آن روزگاران، روزگاری که کشور ایران به واسطه تهاجم بیگانگان و لشکرکشی‌های دولت‌های استعماری همچون روسیه و انگلیس و بی‌کفایتی و بی‌مبالاتی پادشاهان بلهوس و ستم‌پیشه و خیانت‌ورزی برخی خیانت‌کاران وطن فروش، تلخ‌ترین دوران خود را شاهد بوده است. لذا شاعران متعهد میهن پرست در کنار سایر فعالان و مبارزان سیاسی، بیش از پیش در این مورد احساس مسؤولیت کرده، خود را مکلف دیدند تا در بزرگداشت وطن و جفاهایی که در حق آن روا داشته‌اند، داد سخن دهند. اگرچه غالب شاعران وطن پرست دوره‌ی مشروطیت، برداشت روشن و صریحی از واژه‌ی «وطن» در مفهوم جدید آن دارند. با این همه می‌توان جلوه‌های خاصی از این مفهوم را در شعر این دوره نشان داد. یکی از این جلوه‌ها، وطن ایرانی در شکل اسلامی و حتی شیعی آن مورد نظر است که بیشتر می‌توان آن را در شعر شاعرانی همچون نسیم شمال و تا حدودی بهار دید. در جلوه‌ای دیگر بیشتر تحت تأثیر نگرش اروپاییان، وطن مجرد از رنگ اسلامی آن مطرح است. این برداشت بیشتر در شعر شاعرانی همانند عشقی و عارف قزوینی قابل دریافت است. در هر دو شیوه، ما با اندیشه‌ی ناسیونالیسم ایرانی روبه رو هستیم؛ ناسیونالیسمی که باید در یک‌جا از آن به عنوان ناسیونالیسم دینی (در مفهوم شیعی و اسلامی) و در جایی دیگر با نام «ناسیونالیسم ایرانی» خالص (غیر اسلامی) یاد کرد.

در چشم‌اندازی دیگر، در بخشی از شعر مشروطه، جلوه‌ای دیگر از وطن؛ وطن اسلامی و وطن بزرگ مسلمانان رخ می‌نماید که این برداشت از وطن بیشتر بازتاب اندیشه‌های کسانی چون سید جمال اسدآبادی و شاعر پارسی‌زبان پاکستانی، علامه اقبال لاهوری است. با همه تنوعی که در برداشت شاعران این دوره درباره‌ی وطن وجود دارد؛ باز «ایران» چه در مفهوم باستانی و اسلامی و مفهوم تلفیقی و چه در معنای سیاسی جدید آن، موضوع بحث همه‌ی شاعران این دوره است، ماشاء الله آجودانی در همین ارتباط می‌گوید: «ایران خواهی و افتخار به گذشته‌ی ایران، به عنوان وطن تاریخی در سرتاسر شعر مشروطه به چشم می‌آید و عنصر قالب، دو نوع اندیشه‌ی وطن خواهانه‌ی این دوره است: یکی،

اندیشه‌ای که رنگ صرف ایرانی دارد و دیگر اندیشه‌ای که با آمیزه‌ای از ایران و اسلام ترکیب شده و به یاری معنای جدید وطن به ترسیم ایران اسلامی می‌پردازد. میرزاده عشقی و عارف قزوینی از نمایندگان برجسته‌ی ناسیونالیسم از نوع خالص ایرانی است که در سروده‌های ایشان گاه با نوعی شوونیسم و تحقیر ملل دیگر همراه می‌شود. مفهوم وطن و حوزه‌های معنایی ناسیونالیسم در شعر عشقی بر اساس مفهوم ناسیونالیسم در معنای اروپایی آن قابل بررسی است. تصویری که او از وطن دارد، همانند عارف مبتنی بر وطن، مجرد از رنگ و بوی اسلامی است. از این جهت دیدگاه عشقی با دیدگاه شاعرانی چون ادیب، بهار و اشرف متفاوت است (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۲۸)

۲- بحث و بررسی

۲-۱- میرزاده عشقی (۱۲۷۲-۱۳۰۳ش):

از شاعران ستیزگری که در ادبیات دوره‌ی مشروطه به شدت به سرزمین خود عشق می‌ورزید و در عظمت و بزرگداشت آن اشعار پرشوری سرود، میرزاده‌ی عشقی بود. عشقی با روحیه‌ای باستان‌گرایانه و در عین حال متعصبانه، که گاه رنگ و بوی شوونیسمی به خود می‌گرفت، پیوسته از مجد و عظمت تاریخ عهد باستان سخن می‌گفت و در ستایش سرزمین اجدادی و نام آوران آن، زیباترین توصیفات را با شور و حرارتی کم‌نظیر به تصویر در آورده است. البته وطنی که عشقی از آن سخن می‌گوید با آن وطنی که شاعرانی همانند نسیم شمال از آن سخن می‌گفتند، متفاوت است. دکتر شفیعی کدکنی در همین ارتباط می‌گوید: «... سید اشرف الدین از وطنی سخن می‌راند که خصوصیات کاملاً اسلامی و شیعی دارد، در حالی که عشقی وقتی از وطن سخن می‌گوید، در جستجوی ایران در ناب‌ترین معنی آن است و همانند همه‌ی ترقی‌خواهان رمانتیک، آن را در روزگار ساسانیان و پیش از غلبه‌ی اعراب می‌جوید...» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۰، ۴۱) با تأمل و تصحیح گذرا در دیوان عشقی می‌توان گفت که تقریباً در تمامی سروده‌های عشقی، مضامین میهن پرستی، افتخار به مفاخر ملی و بزرگداشت آنها، همراه با دلسوزی به حال تیره روزان و انتقادهای تند و قهر آلود از کسانی که پیوسته به آب و خاک او جفا نمودند، دیده می‌شود. او در قطعه شعری که درباره‌ی طاق کسری سروده است، می‌گوید:

این بود گهواره‌ی ساسانیان	بنگه تاریخی ایرانیان
قدرت و علمش چنان آباد کرد	سستی و جهلش چنین برباد کرد
ای مداین از تو ای قصر خراب	باید ایرانی ز خجلت گردد آب

(کلیات مصور، ص ۳۳۱)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، شاعر «طاق کسری» را گهواره‌ی تمدن عظیم ساسانی و بنگاه تاریخی ایرانیان می‌خواند و می‌گوید: آن‌چه که موجب آبادانی و اعتلای سرزمین ایران شده، همانا علم و آگاهی و قدرت و صلابت ایرانیان است و آن‌چه که زمینه‌ساز ویرانی و تباهی شکوه و جلال تمدن آنان گردید، جهالت و رخوت و سستی‌شان بوده است. عشقی در ادامه جهت تهییج و تشویق مردمان سرزمینش برای زنده کردن دگر باره‌ی مجد و عظمت گذشته‌ی ایران، با زبانی البته سرزنش‌گرانه، آنان را به احیای مجدد آن روزگاران فرا می‌خواند:

گر کنم درد دل از تربت هخامنشی	از لحد بر سر آن سلسله خون می‌ریزد
شوکت، آبرو و عزت ایران قدیم	نکبت و ذلت ایران کنون می‌ریزد
تخت جمشید ز بی‌حسی ما بر سر جم	خشت با سرزنش از سقف و ستون می‌ریزد

(کلیات مصور، ۲۷۶)

از این شعر همانند بسیاری از اشعار دیگر عشقی چنین استنباط می‌شود که شاعر با گفتن این ابیات، تلویحاً درصدد برگرداندن ایرانیان میهن‌پرست به دوران پر شکوه گذشته‌شان و مقایسه آن روزگاران با اوضاع نابسامان و عقب مانده‌ی معاصر است، بدان امید که با یاد آوری آن دوران، روزگاران طلایی تمدن باستانی یک بار دیگر زنده شده و جامعه‌ی مصیبت زده و رو به انحطاط ایرانی بتواند خود را از این اوضاع نکبت بار رهایی دهد. او در این یادکرده‌های ستایش آمیز، تعلق خاطر عمیقش را به دین باستانی ایرانیان "آئین بهی" و پیام آور بزرگ آن زرتشت پیامبر نشان می‌دهد و به هر بهانه‌ای سعی دارد تا از مقام و منزلت والا و اندیشه‌های روشنفکرانه‌ی او به نیکی سخن بگوید. چنان‌چه در قطعه شعر ذیل با یاد کردن از روان «شت زرتشت» از زبان او می‌گوید:

من سخن آرای دستور مهابادم به خلق	آنچه باید داد پند رهبری دادم به خلق
کار نیک و گفت نیکوی و دل پاک این نداد	گوش ایرانی به بدبختی امروز او فتاد

(کلیات مصور، ص ۳۳۹)

بی‌تردید معروف‌ترین اثر شعری عشقی در ستایش از وطن و دوران پر شکوه گذشته‌ی این سرزمین، که در تاریخ معاصر ایران و ذهن مردمان وطن‌پرست آن برای همیشه خواهد ماند، اپرای «رستاخیز شه‌یاران ایران» است. عشقی این شعر را به هنگام مهاجرت از کرمانشاه به استانبول در سال ۱۳۳۴ (ه.ق) تحت تأثیر دیدن خرابه‌های مدائن و طاق کسری، سروده است.

این نمایش‌نامه تصویری است خیالی، منظوم و آهنگین از دوران عظمت ایران باستان.

تنها شخص حقیقی در این نمایشنامه خود شاعر (عشقی) است. اپرای «رستاخیز شه‌یاران ایران» در حقیقت دانه‌های اشکی است که شاعر آن را در عزای آثار به‌جای مانده از عهد باستان و در تأسف از دست دادن دوران طلایی و شکوه‌مند روزگاران کهن می‌افشاند. در این اپرا شاهان بزرگ ایرانی از کوروش، داریوش تا انوشیروان، در خرابه‌های مدائن حاضر شده و بر ویرانی و وضع فلاکت بار ایران و از دست رفتن آن همه شوکت و عظمت می‌گیرند. آنها همگی از قبرشان بیرون آمده و با دیدن ویرانی کاخ‌ها و ایران محنت زده، با حالتی بهت آمیز بر آن مملکت آباد و سپاهیان قوی و عمران و آبادی گذشته‌ی آن حسرت می‌خورند و برای مصیبت‌های نازل شده بر آن، نالان و گریان هستند:

همه در غم و افسوس	مصیبت زده سیروس
داریوش بر سر زنان است	در عزا انوشیروان است
این خرابه قبرستان نه ایران ماست	این خرابه ایران نیست پس ایران کجاست

در ادامه عشقی از زبان شیرین معشوقه خسرو اول خطاب به ایران می‌گوید:

کو خسروان عالم‌گیرت	کو چون بوذرجمهر وزیرت
قیصر بود کمترین اسیرت	ای حجله و ای بستر من

ایران ای خاک عالمی بر سر من

ای ویرانه‌نشین ایرانی	یاد از عهد گیتی ستانی
آن یک زمان هم یک زمانی	چه شد خسرو همسر من

شاعر بعد از آن، ملت ایران را مخاطب قرار می‌دهد و آنها را سرزنش کرده که چرا از آن همه شکوه و عظمت نگهبانی و پاسداری نکردند.

با چه رویی دگر زنده‌اید	از روی من نی شرمنده‌اید
زیر پای خصم افکنده‌اید	استخوان‌های پیکر من
ای کاش این همه سلاطین	به زرتشت منزه آیین
دردوی به آیین پیشین	فرستد و بر رهبر من

ایران ای خاک عالمی بر سر من

(کلیات مصور، ص ۳۳۷)

تأثیرت اشعار وطنی عشقی با جلوه‌های باستانی آن به‌ویژه «پرای رستاخیز شهر یاران» در برانگیختن غرور ملی ایرانیان و از جمله پارسیان هند و زرتشتی‌های خارج از کشور چنان بود که از طرف پارسیان و زرتشتیان هند، جهت ارج نهادن به تلاش‌های عشقی دو عدد گلدان نقره به‌عنوان هدیه طی تشریفات خاص در آتشکده زرتشتان به او تقدیم شد. همان‌گونه که پیش از این در مقدمه‌ی این جستار اشاره شد، میرزاده‌ی عشقی در توصیف وطن و بزرگداشت آن، گاه موضعی شوونیسمی دارد و آشکارا یا به تلویح برخی از اقوام به‌ویژه قوم عرب را مورد تحقیر قرار می‌دهد.

از سروده‌های معرفی که در عصر رضاخانی با چنین اندیشه‌هایی منتشر گردید و شاعر در آن در مخالفت با قوم عرب با آرزو کردن دین زرتشت تلویحاً مخالفت خود را با دین آنان (دین اسلام) اعلام می‌نماید، شعر معروف «کفن سیاه» است:

آنچه من دیدم در این قصر خراب	بُد به بیداری خدایا یا به خواب؟
پادشاهان را همه اندوهگین	دیدم اندر ماتم ایران زمین
ننگ خود دانندمان اجدادمان	ای خدا دیگر برس بر دادمان
وعده‌ی زرتشت را تقدیر کن	دید عشقی خواب و تو تعبیر کن

(دیوان، ص ۷۵)

عشقی در بندی دیگر از همین منظومه در پناه تفکرات شوونستی خود، این بار مستقیماً به قوم عرب می‌تازد و آنان را چنین به سخره می‌گیرد:

جای پای عرب برهنه پایی دیدم	نسبت تاج شه و پای عرب سنجیدم
آن‌چه بایست بفهمم ز جهان فهمیدم	بعد از آن هر چه که دیدم ز فلک خندیدم

(دیوان، ص ۷۷)

۲-۲ - عارف قزوینی (۱۲۶۰-۱۳۱۲ ش):

عارف قزوینی، مطرح‌ترین شاعر تصنیف‌ساز دوره‌ی مشروطه، که درد وطن یکی از دغدغه‌های بزرگ او در زندگی‌اش بود، با دردمندی و اندوهی گران‌بار از جفاهایی که در طول تاریخ بر وطن او روا داشته‌اند، ناله‌ها سر داد و سروده‌های سوزناکی بر جای گذاشت. عارف را در شعر و تاریخ معاصر ایران به عنوان «شاعر ملی و بلبل بوستان وطن» لقب داده‌اند (دیوان عارف، ص ۵۱۰)؛ از آن جهت که او بیشتر عمر خود را در راه خدمت به وطن

و پاسداشت آن صرف نموده است و البته در این راه همانند بسیاری از وطن‌پرستان، جفاها و آواره‌گی‌های فراوانی را به جان خریدار شده و تا آخرین لحظات زندگی پیوسته از وطن و مقام‌والای آن سخن گفته است.

و حتی از اینکه اوقات محدودی از زندگی‌اش را به مقوله‌ی وطن‌خواهی و ستایش از آن نپرداخته، دریغ می‌خورد و خود را از این بابت سرزنش می‌نماید «از وقتی که شروع به گفتن اشعار و سروده‌های وطنی کردم چندان دلتنگ نبودم از، از بین رفتن آنها، بلکه دلتنگ از این شدم که چرا غیر اشعار وطنی و سروده‌های ملی چیز دیگر ساخته‌ام.» (همان، ص ۸۰). در میان شعرهای وطنی عارف، تصنیفات او از اعتبار و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به‌طوری که اگر بگوییم که او بیش از نیمی از شهرت و اعتبار خود را مدیون همین تصنیف‌های وطنی است، اغراق نکرده‌ایم. عارف این شعرها را به مدد صدای سوزناک و تأثیر گذارش همراه با سازی که خود می‌نواخت در اجتماعات مختلف اجرا می‌کرد و با این روش سعی داشت تا عرق فرو خفته‌ی مردم سرزمینش را که طی قرن‌های متمادی به دلایل متعددی کم‌رنگ یا فراموش شده بود، بیدار سازد. استاد فقید دکتر غلامحسین یوسفی در همین ارتباط می‌گوید: «بی‌گمان شهرت و حیثیت ملی عارف بر اثر تصنیف‌های وطنی اوست که در مواقعی حساس سروده و از این طریق با ملت خویش هم‌دلی و هم‌دردی کرده است. بسیاری از این ترانه‌ها (تصنیف‌ها) به واسطه‌ی موقعیت خاص سرودن آنها و نیز نفوذ و گسترشی که یافته بود، در آن روزگار زبان‌زد مردم شده و پس از آن هم در خاطره‌ها مانده است، از آن جمله به‌خصوص سه ترانه‌ی اوست: یکی از آن ترانه‌ها، ترانه‌ای است که عارف آن را در انقلاب مشروطیت به یاد نخستین قربانی‌های آزادی سروده؛ هنگامی که خاک وطن از خون جوانانی که در برابر دولت استبدادی جنگیده و از پای در آمده بودند، رنگین شده بود و عارف می‌خواند:

از خون جوانان وطن لاله دمیده
و ز ماتم سرو قدشان سرو خمیده

دیگر تصنیفی است مربوط به سال ۱۳۲۹ هـ. ق. و اولتیماتوم دولت تزاری روس به دولت و مجلس مبنی بر اخراج فوری «مورگان شوستر» آمریکایی مستشار دولت و خزانه‌دار کل و مداخله‌ی علنی روس‌ها در امور داخلی ایران و واکنش عظیم ملت. عارف در دستگاه دشتی ترانه‌ی معروف خود را ساخت: «ننگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود.» و نیز تصنیف دیگر او: «گریه کن که گر سیل خون‌گری ثمر ندارد» در دشتی به مناسبت کشته شدن کلنل محمد تقی خال پسیان، که عارف از هواخواهان بسیارصمیمی او بود. (یوسفی،

۱۳۷۳: ۳۹۸) البته عارف خود نیز به ارزش تصنیف‌هایش پی برده، می‌گوید: «وقتی تصتیف وطنی ساختم که ایرانی از ده هزار نفر یک نفرش نمی‌دانست، وطن یعنی چه. تنها تصور می‌کردند، وطن شهر یا دهی است که انسان در آنجا زاده شده باشد.» (دیوان عارف، ص ۲۳۱)

در اینجا شایسته می‌دانیم تا یکی از مشهورترین تصنیف‌های عارف را که در هنر شعر و موسیقی ایران هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد و همواره در یاد ایرانیان عاشق وطن خواهد بود و پیوسته زمزمه‌اش خواهند نمود. یعنی، همان تصنیف سوزناک «از خون جوانان وطن لاله دمیده» که پیش از این نیز بدان اشاره شد، را به عنوان نمونه همراه با شرحی که مرحوم دکتر یوسفی بر آن مرقوم داشته‌اند، بیاوریم:

تصنیف در دستگاه دشتی

هنگام می و فصل گل و گشت

در باد بهاری تهی از زاغ و زغن شد

از ابر کرم خطه ری رشک ختن شد

دل‌تنگ چو من مرغ قفس بهر وطن شد

چه کج رفتاری ای چرخ،

چه بد کرداری ای چرخ،

سر کین داری ای چرخ، نه دین داری،

نه آیین داری ای چرخ،

از خون جوانان وطن لاله دمیده

از ماتم سرو قدشان، سرو خمیده

در سایه‌ی گل، بلبل از این غصه خزیده

گل نیز چو من در غمشان جامه دریده

چه کج رفتاری، ای چرخ

خوابند و کیلان و خرابند وزیران

بردند به سرقت همه سیم و زر ایران

ما را نگذارند به یک خانه‌ی ویران

یا رب بستان داد فقیران ز امیران

چه کج رفتاری ای چرخ

از اشک همه روی زمین زیر و زبر کن
مشتی گرت از خاک وطن هست بسر کن
غیرت کن و اندیشه‌ی ایام کهن کن
اندر جلوی تیر عدو سینه سپر کن
چه کج رفتاری، ای چرخ

از دست عدو ناله من از سر درد است
اندیشه هر آن کس کند از مرگ نه مرد ست
جان بازی عشاق نه چون بازی نردست
مردی اگر هست کنون وقت نبرداست
چه کج رفتاری ای چرخ

ترانه‌ی مذکور که، یکی از معروف‌ترین ترانه‌های عارف است، یاد کرد دردمندانه‌ای است از جوانان شهید راه آزادی. خود او در مقدمه‌ی این ترانه نوشته است: «این تصنیف در دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی در تهران ساخته شده است. به واسطه عشقی که «حیدر خان عمواوغلی» بدان داشت، میل دارم این تصنیف به یادگار آن مرحوم طبع گردد.» (دیوان، ص ۳۸۷) این ترانه در آن ایام شهرت بسیار یافت و همه جا بر سر زبان‌ها بود، هنوز هم هر وقت از جوانان وطن خواه و جان باز و فداکار در تاریخ ایران یاد می‌شود، مصراع معروف این ترانه را نقل می‌کنند: «از خون جوانان وطن لاله دمیده». «بند اول ترانه به نسیب و نشیب [قصاید] می‌ماند. شادی از فتح ملتون است در غلبه بر استبداد و دست یافتن بر پایتخت. این سروده‌ی ملی در لباس وصف طبیعت و تعزل نموده شده است. اما در عین شادی و امید، غم از دست دادن جوانان و شهیدان، جان شاعر را رها نمی‌کند و تکرار ترجیع «چه کج رفتاری ای چرخ» یادآور این زمینه‌ی ذهنی است و این که پیروز شدن حق بر باطل که غالباً زورمند و چیره است چه دشوار حاصل می‌شود.

سراغاز بند دوم، جان کلام است: «خون جوانان وطن» در تصویری زیبا و خون رنگ و سرایت این غم به همه‌ی اجزای طبیعت: سرو و گل و بلبل، سپس (بند ۳) انتقاد بر ارکان حکومتی است و مقصران و تجاوزگران به حقوق مردم و مظاهر فساد و داد از خداوند دادگر خواستن.

زمینه‌ی ذهنی شاعر و پریشانی وطن و ملت بند چهارم را که زاری بر احوال وطن است غم انگیز کرده است و دعوت به تلاش و حرکت و مردانگی و به استقبال خطر رفتن و در

برابر تیر دشمنان سینه سپر کردن.

پایان تصنیف (ترانه) نیز با الهام از درد ملت و وطن الهام بخش شهامت و دلیری است. درس جان بازی است و نبرد کوشش و جنبش به پیروی از جوانانی که مردانه و عاشقانه جان باخته‌اند تا هموطنان‌شان آزاد و سربلند بسر برند». (یوسفی، ۱۳۷۳: ۴۰۲) استاد یوسفی در ادامه می‌افزاید «ترانه عارف بی‌همراهی موسیقی و آواز نیز دل‌انگیز است، چه برسد به آن‌که با نوای ساز و تأثیر آواز هم همگام باشد. زبان او نیز شسته و رفته و زلال و ساده و روان است، متناسب و شایسته‌ی هم‌زبانی و هم‌دلی با عموم مردم و موضوعاتی که مربوط به وطنش است.» (همان، ص ۴۰۲)

اینک سال هاست که حنجره داوودی عارف این وطن پرست بزرگ شعر معاصر خاموش شده و آن قریحه روشن و ترانه‌ساز از آفرینش باز مانده است، اما هنوز ملت ایران نوای گرم او را به گوش جان می‌شنود که صلا‌ی عشق به وطن است و ملت و آزادی.

عارف نیز هم‌چون عشقی زیر تأثیر تعصبات میهن پرستانه و قومیت‌گرایی افراطی (اندیشه‌های شوونیستی) آن سال‌ها به شدت نژاد عرب و ترک را مورد سرزنش قرار می‌دهد. چنان‌که در بیتی در مخالفت با زبان ترک می‌آورد:

بکن ترک زبان ترک، کز تاریخ خونینش من از خون لاله‌گون، کوه ارس، دشت مغان دارم
(دیوان، ص ۴۲۵)

عارف در بیتی دیگر با موضعی بسیار شدیدتر در مذمت زبان ترکی می‌گوید:

زبان ترک از برای از قفا کشیدن است صلاح، پای این زبان ز مملکت بریدن است

او معتقد است از زمانی که پای عرب به این سرزمین باز شد، دیگر خبری از کشور ساسان و خرمی‌های آن به گوش کسی نرسیده است:
تا که شد پای عرب باز در ایران، زان روز
خبر خرمی از کشور ساسان نرسید

یکی از پژوهندگان تاریخ معاصر در همین ارتباط (قومیت‌گرایی افراطی عارف و دیگر شخصیت‌های ادبی، سیاسی این دوره) می‌گوید: «این اندیشه‌های عارف و شاعران و نویسندگان دیگر این دوره مقدمه‌ای بود برای اندیشه‌های شوونیستی دوره‌ی رضا شاه و اقداماتی که در جهت یکسان‌سازی و نژادی قومیت‌ها در ایران صورت گرفت.» (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۶۱)

۲-۳- سید اشرف الدین حسینی (۱۲۴۷-۱۳۱۳ هـ ش):

شکی نیست که تلقی شاعران مشروطه از وطن، تلقی یکسانی نبوده، هر یک بنا بر

دیدگاه و جهان بینی خاص خودشان به آن نظر داشته‌اند و نسیم شمال نیز از این قاعده مستثنی نیست. وطنی که مورد نظر نسیم شمال است، وطنی نیست که در مفهوم محدود آن، زادگاه و محل اقامت او به کار رفته باشد. بلکه مفهومی است گسترده که حدود آن تمام سرحدات ایران را با تمام مشترکات قومی و فرهنگی‌اش در برمی‌گیرد. وطنی که در داخل آن اقوام گوناگون با گویش‌ها و آداب و رسوم متفاوت و وجوه مشترک بسیار زندگی می‌کنند و خود را ملزم می‌بینند تا در راه شکل‌گیری ایرانی آباد و مستقل، که در آن مناسبات اجتماعی بر پایه عدالت و آزادی استوار شد باشد، بکوشند. تاریخ این وطن برخلاف تلقی برخی باستان‌گرایان شوونیست همچون عارف قزوینی و میزاده‌ی عشقی، همانند تمام مناطق جغرافیایی این سرزمین به هم پیوسته و تفکیک‌ناپذیر است.

در نگاه نسیم شمال زیر نفوذ نوعی ناسیونالیسم مذهبی و ملی، تاریخ ایران باستان و تاریخ دوره‌ی اسلامی در امتداد هم و مکمل یکدیگرند و نه گسیخته و رویاروی هم. او این وطن را به تعبیر استاد شفیعی کدکنی، در شکل موجود اسلامی و حتی شیعی آن نظر دارد. نه مجرد از رنگ اسلامی آن (شفیعی کدکنی، تلقی قدما از وطن، الفبا، ش ۲) از این رو سرنوشت ایران و اسلام و دین و ملت را از هم جدا نمی‌داند و با چنین تلقی از وطن است که می‌کوشد غیرت و حمیت دینی و ملی را هم‌زمان برانگیزد. «در این راه هم از عناصر و اسطوره‌های قومی و ملی بهره می‌جوید و هم از معتقدات دینی. هم ایرانیان را به خیزش و تجدید عظمت‌های پیشین فرا می‌خواند و هم اسلامیان را مورد خطاب قرار می‌دهد. و شکوه گذشته‌ی آن را خاطر نشان می‌کند، بارها از ایران به عنوان کشور فریدون، جمشید و... نام برد و در همان حال از محمد (ص) و علی (ع) سخن می‌گوید و امام زمان را به فریاد می‌طلبد، بی آن که کمترین ناسازگاری میان آنها احساس کند، ایرانیان همان اسلامیان هستند و اسلامیان همان ایرانیان، ایران هم دارای صبغه‌ی دینی است و هم واجد صبغه‌ی قومی» (صدری‌نیا، ناسیونالیسم اسلام‌گرا، ۱۳۸۴، ۳۰۵) ابیات زیر که از شعر «بی‌کس وطن» او برگزیده شده به همراه نمونه‌های دیگر از دیوان او بیانگر همین طرز تلقی است:

ای دخمه‌ی فریدون! تاج کیان چه شد

دریای نور و تخت جواهر نشان چه شد کشمیر و بلخ و کابل و هندوستان چه شد

ای تخت و بخت داده به باد فنا وطن بی‌کس وطن، غریب وطن، بی‌نوا وطن

بی‌کس وطن، غریب وطن، بی‌نوا وطن

آن قدرت و شجاعت و جوش و خروش کو شیران جنگجوی پلنگینه پوش کو
جمشید و کیقباد چه شد، داریوش کو ای جان ناز و نعمت و عز و علا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی‌نوا وطن

اسلام رفت، غیرت اسلامیان چه شد ناموس رفت همت ایرنیاں چه شد
دست بلند نادر گیتی ستان چه شد ای تیره بخت دست ز پیکر جدا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی‌نوا وطن

(کلیات نسیم شمال، ص ۳۲۱)

او در برابر تهاجم بیگانگان هم دغدغه‌ی حراست از آب و خاک سرزمینش را دارد و هم
صیانت از دین و اعتقادات؛ در حقیقت او حفظ ایران را مساوی با حفظ اسلام می‌داند، به
همین دلیل در قطعه شعری می‌گوید:

اجنبی شد حمله‌ور بر مذهب و آئین ما ای دریغ‌می‌رود هم مملکت و هم دین ما
می‌کند مام وطن هر ساعتی نفرین ما ای دریغ‌می‌رود هم مملکت هم دین ما
(کلیات نسیم شمال، ص ۱۶۷)

او در جایی دیگر در همین ارتباط می‌آورد :

کتاب و قبله و دین خدا یکی است یکی برادران، وطن و دین ما یکی است یکی
(کلیات نسیم شمال، ص ۳۳۸)

از معروف‌ترین سروده‌های نسیم شمال که در آن وطن پرستی و دین‌خواهی شاعر
توأمان با هم همراه است، شعر رثاگونه‌ای است در قالب مستزاد با عنوان «ای وای وطن
وای». از بیت بیت این قطعه شعر ایران دوستی و دین‌خواهی شاعر با شور و حرارت فراوانی
موج می‌زند و به لحاظ دارا بودن عناصر و مظاهر ایرانی اسلامی یکی از کامل‌ترین و تأثیر
گذارترین شعرهای او محسوب می‌شود.

به قول یکی از نویسندگان معاصر «این شعر همه معیارهای تفاوت و تمایز شعر نسیم
شمال را با دیگر شاعران مشروطه در وطن‌خواهی و دین‌خواهی، یک‌جا در خود دارد»
(جوکار، ایران و عناصر ایرانی در شعر سید اشرف، همان، ص ۳۸۴)

گر دیده وطن غرقه اندوه و محن وای	ای وای وطن وای
خیزید و روید از پی تابوت و کفن وای	ای وای وطن وای
افسوس که اسلام شده از همه جانب	پامال اجانب
مشروطه ایران شده تاریخ زمن وای	ای وای وطن وای
تنها نه همین گشت وطن ضایع و بدنام	گمنام شده اسلام
پژمرده شد این باغ و گل و سروسمن وای	ای وای وطن وای

(کلیات نسیم شمال، ص ۱۱۹)

نسیم شمال در این شعر وطنی، در کنار وطن خواهی ایرانی - اسلامی که مهم‌ترین دغدغه او در این شعر است، از آسیب شناسی سیاسی، اجتماعی جامعه‌ی معاصرش نیز غافل نمانده است. بدین معنا که در نگاه انتقادی او وزرای خیانت پیشه‌ای که در لباس قطاع الطریق‌های روزگار ظاهر گشته‌اند و علمای نادانی که در لای و لجن جهالت‌شان گرفتار آمده‌اند، به شدت مورد سرزنش و انتقاد شاعر قرار گرفته‌اند. نسیم شمال در پایان این مرثیه وطنی، مصیبت بیدادگری اربابان ستمگر را در کنار مصیبت ستمی که بر سیدالشهدا رسیده است قرار می‌دهد و اعلام می‌دارد که سرنوشت او جز این نخواهد بود که پیوسته غم جور و جفایی که در طول تاریخ بر وطن او روا داشته‌اند، بخورد و با غم و اندوه فراوان همچون عزاداران امام حسین، ندای وامصیبتا سردهد. از زبان خود شاعر بشنویم:

بعضی وزرا مسلک شان راهزنی شد	سری علنی شد
گشته علما غرقه در این لای و لجن وای	ای وای وطن وای
اشرف به جز از لانه غم هیچ نبوید	هر لحظه بگوید
ای وای وطن، وای وطن وای وطن وای	ای وای وطن وای

(کلیات، ص ۱۲۰)

۲-۴- ملک الشعرا بهار (۱۲۶۶-۱۳۳۰ ش):

از میان شاعران عصر مشروطه که به مقوله وطن و ستایش از آن تعلق خاطر فراوانی نشان داده است؛ سیاستمدار، ادیب و شاعر نامور معاصر مرحوم ملک الشعرا بهار می‌باشد. اگر در دیوان تقریباً پرحجم این شاعر بزرگ و دیگر آثار قلمی او تورقی نماییم، می‌توانیم به علاقه‌ی شدید او به وطن پی ببریم. به جرأت می‌توان گفت که یکی از پربسامدترین موضوعات در آثار بهار بحث وطن خواهی و بزرگداشت آن می‌باشد. همان موضوع محوری

و شاخصی که دکتر شفیعی کدکنی از آن به عنوان یکی از صداهای اصلی شعر دوره‌ی مشروطه یاد می‌کند و می‌گوید: «صدای اصلی مشروطیت بیشتر یا میهن پرستی است یا انتقاد اجتماعی و این صدا در شعر بهار و ایرج دیده می‌شود. بهار از نظر میهن پرستی و ایرج به لحاظ انتقادهای اجتماعی.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۴) ایشان در ادامه در ارتباط با همین موضوع می‌افزاید:

«اگر دو نهنگ بزرگ از شطّ شعر بهار بخواهیم صید کنیم، یکی مساله وطن، است و دیگری آزادی. بهترین ستایش‌ها از آزادی در آثار بهار وجود دارد و زیباترین ستایش‌ها از مفهوم وطن باز هم در دیوان او به چشم می‌خورد. بهار به سبب آگاهی نسبتاً وسیعی که از گذشته ایران داشت به علت همان شیفتگی عاطفی‌ای که نسبت به گذشته ایران در او بود. بهترین مدیحه سرای وطن، در بافت بورژوازی آن است. وطن پرستی در حد اعلای آن، نه شوونیزم گاهگاهی عصر رضاخانی» (همان، ص ۳۶) احاطه‌ای که بهار به تاریخ و فرهنگ گذشته‌ی ایران داشت، عشق او را به ایران کهن بیشتر کرده بود. عشقی که در سرتاسر دیوان او آشکارا مشهود است. همین عشق در زمانی که استبداد حاکم درهای سیاست را به روی او می‌بندد و خانه نشینش می‌کند، انگیزه‌ای می‌شود برای تحقیق و پژوهش در ادب و فرهنگ ایرانی و زبان پهلوی، به منظور جستجو در زوایای تاریک گذشته این سرزمین. بهار خود سرخیل نسلی بود که درد وطن دوستی در آنان به ناگهان بیدار شده بود. همان درد عاشقانه‌ای که لحن شاعری وی را از شور و حماسه سرشار می‌کرد. عشق و اعتقاد این نسل، برخلاف نسل پسین آنان، از سر آگاهی و برخاسته از باوری نجیب و ژرف بود که خود را با استعدادها و نیازها و مقتضیات ملک و ملت به خوبی هماهنگ و دمساز کرده بود.

«در گزارش کاملی که ملک الشعراء بهار در جلوه‌های گوناگون شعر خویش از سرگذشت ایران به دست می‌دهد، هم از روزگار درخشندگی فرهنگ و عدالت اجتماعی و شادمانی‌ها و فیروزی‌ها سخن به میان می‌آید و هم تیره بختی‌ها و سیه روزی‌ها با علل و اسباب آن، در جای خود به یاد آورده می‌شود. بر روی هم وقتی دوره‌های مجد و سرافرازی و عظمت با روزگار شاعر در ترازوی قیاس قرار می‌گیرد، دروغ و افسوس و حسرت وی را بر می‌انگیزد، حسرت به همه‌ی آن چیزی که از دست رفته و دیگر در چشم انداز آینده شاعر امکان باز آوردنش حتی در خیال هم نمی‌گنجد.» (یاحق، ۱۳۷۵: ۳۶)

از معروف‌ترین شعرهای وطنی بهار، قصیده استوار و سراسر توصیفی «لزنیه» است که شاعر آن را در کشور سوئیس، زمانی که برای معالجه به آن جا رفته بود، سرود.

بانو پروانه بهار، دختر ملک الشعراء بهار، در باب چگونگی سرایش این قصیده چنین می‌گوید: "چند ماهی از اقامت پدرم به لزن سوئیس نگذشته بود که مجبور شد آسایشگاه

«بلودر» را به خاطر گرانی زیادش ترک کند و در یک کلینیک کوچکی در قلب لزن بستری شود. محل جدید اطاق کوچکش دارای بالکن بسیار بزرگ و زیبایی بود که از آن دشت و کوه و کمی دورتر قله آلپ با عظمت عجیبی دیده می‌شد، پدرم این اطاق را به خاطر منظره‌اش دوست داشت. یک روز بعد از ناهار پدرم از من خواست تا تختش را به بالکن ببرم. این کار را کردم و از آسایشگاه خارج شدم آن روز هوای خوبی بود و منظره آن مخلوطی از آفتاب و مه بود. پدرم به سرودن قصیده «لزنیه» مشغول شد. بعد از ظهر وقتی به کلینیک بازگشتم او هنوز غرق کار بود. عادت‌م این بود که وقتی او را در چنین حالی می‌دیدم آسوده‌اش می‌گذاشتم. خواستم او را تنها بگذارم ولی صدایم کرد و گفت: این بار می‌خواهم برایت یک قصیده بخوانم و آن وقت شروع کرد به خواندن لزنیه." (یوسفی، ۱۳۷۳: ۴۵۱)

قصیده‌ی مزبور با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که تابلویی است از منظره طبیعت اما با آن‌چه در دیگر قصیده‌ها می‌توان دید، متفاوت است. آن‌چه را شاعر از فراز کوه در دره لزن دیده به صورتی عینی و ملموس به پرده‌ی شعر کشیده است: وصف مه و ابرست که اندک اندک دره و کوه را پوشانده، فضا تیره‌گون شده سپس برف می‌بارد و بر همه جا پوششی کافورگون می‌افکند و بعد سیل دره را فرا می‌گیرد و به تدریج سطح آب بالا می‌آید:

مه کرد مسخر دره و کوه لزن را	پر کرد زسیماب روان دشت و چمن را
گیتی به غبار دمه و میغ نهران گشت	گفتی که برفتند به جاروب لزن را
آن بیشه که چون جعد عروسان حبش بود	افکند به سر مقنعه‌ی برد یمن را
برف آمد و برسلسله آلپ کفن دوخت	و آمد مه و پوشید به کافور کفن را
ناگاه یکی سیل رسید از دره‌ای ژرف	پوشید سراپای در و دشت و دمن را
گفتی ز کمین خاست نهنگی و به ناگاه	بلعید لزن را و فروبست دهن را

(دیوان بهار، ص ۷۷۴)

شاعر در ادامه توصیف‌هایش از دره لزن از مرغانی سخن می‌گوید که از خواندن نغمه‌های دلنشین لب فرو بستند و به دنبال آن جلوه‌گر شدن خورشید از زیر مه و ابر همراه با تصاویری بدیع را مطرح می‌کند و با دو تشبیه عینی و ذهنی، تاریکی آفاق را نشان می‌دهد. سرانجام حسن تخلص هنرمندانه شاعر است به احوال وطن و هموطنانش؛ موضوعی که مقصود اصلی ما از تحلیل این شعر است. بهار در این تابلو از تاریکی افق به تاریکی و بد روزی ایران گریز می‌زند. (یوسفی، ۱۳۷۳: ۴۵۲)

آیا نمی‌توان تصور کرد که خاموشی مرغان و سخن را از یاد بردن و چیرگی جهل بر علم و نیز ذکر کافور و کفن در ابیات پیشین نوعی اشاره تواند بود به بی‌حسی و نادانی و دل مردگی، که شاعر آن را در جامعه و ملت خویش می‌دید:

مرغان دهن از زمزمه بستند، توگویی	بردند در این تیرگی از یاد سخن را
خور تافت چنان کز تک دریا به سر آب	کس در نگرد تابش سیمینه لگن را
تاریک شد آفاق و تو گفتی که به عمدا	یک باره زدند آتش صد تل و جگن را
گفتی که مگر جهل ببوشید رخ علم	یا برد سغه آبروی دانش و فن را
گم شد ز نظر آن همه زیبایی و آثار	وین حال فریاد من آورد وطن را
شد داغ دلم تازه که آورد به یادم	تاریکی و بد روزی ایران کهن را

(همان، ص ۱۸۰)

یاد گذشته ایران در روح شاعر موجی از شور و حماسه بر می‌انگیزد. از این پس، ابیات هم از لحاظ مضمون هم از نظر صور خیال و تشبیهات و استعارات و نیز از جهت آهنگ سخن، قوت و صلابتی بارز پیدا می‌کند. بهار از تاریخ ایران مایه‌های فراوانی اندوخته و از سر وطن دوستی به آن عشق می‌ورزید. در آثار خود نیز از فراز و نشیب سرگذشت ملت خویش بسیار سخن گفته است.

اصولاً نسل بهار برخلاف پیشینیان دوست‌دار تاریخ و آگاهی از تاریخ بودند. به همین سبب علاقه‌شان به وطن، آگاهانه بود و با استعدادها و نیازها و مقتضیات ملت و مملکت خویش به خوبی آشنایی داشتند. بی‌خبری از تاریخ و فرهنگ که ثمره‌اش بی‌ریشگی و بی‌ثباتی است، به نظر آنان ناروا می‌نمود. اشارات کوتاه وی به حوادث و دوره‌های گذشته، وسعت دامنه‌ی معرفت او را نسبت به تاریخ ایران نشان می‌دهد. آن‌جا که از فریدون و فداکاری‌های پسران گودرز در دشت پشن، و وزش خشم دهاقین خراسان در مقابله با جانشینان اسکندر یاد می‌شود و نیز پایداری پارتیان و پرخاشگران ری و گرگان در برابر مهاجمان و اشاره به شکست والرین امپراطور روم و حمله و پیروزی بهرام و یا چیرگی اسلام بر پنجاب و کشمیر و برخورد قزلباشان با سپاه عثمانی و کشورگشایی نادر همه سرشار از لحن و تصویر حماسی است.

به‌خصوص بیزاری او از چیرگی بیگانگان بر ایران نظیر اسکندر و اخلاف او که آنان را به زاغ و زغن در باغ وطن تشبیه می‌کند، بارز است. آن‌جا که به یاد رزم کراسوس و سورن، سرداران رومی و ایرانی می‌افتد، می‌گوید: «خون در سر من جوش زند از شرف و فخر»

ببینید چگونه مردانه و پهلوانانه و با سرافرازی سخن گفته است. این صحنه‌ها و این سخنان کوبنده و پرهیمانه که بر آمده از روحیه میهن پرستی بهار است، در تابلوی پایانی قصیده با شور و حرارت زاید الوصفی به توصیف درآمده است (همان، ص ۴۵۴).

آن روز چه شد کایران زانوار عدالت	چون خلدبرین کرد زمین را و زمن را؟
آن روز که گودرز، پی رفع عدو کرد	گلرنگ ز خون پسران دشت پشن را
و آن روز که دارای کبیر از مدد بخت	بر کند زبن ریشه آشوب و فتن را
زان پس که ز اسکندر و اخلاف لعینش	یک قرن کشیدیم بلایا و محن را
ناگه وزش خشم دهاقین خراسان	از باغ وطن کرد برون زاغ و زغن را
در پیش دودریای خروشان سپه پارت	سد گشت و دلیرانه نگه داشت وطن را
خون در سمرن جوش زنداز شرف و فخر	چون یاد کنم رزم کراسوس و سورن ر
و آن روز که شاپور به پیش سم شبرنگ	افکند به زانوی ادب والرین را
و آن روز که جارف‌ت که یک حمله بهرام	افکند ز پا ساوه و آن جیش کهن را
و آن روز که شمشیر قزلباش برآشت	در دیده‌ی رومی به شب تیره وسن را
آن روز که نادر صف افغانی و هندی	بشکافت چو شمشیر سحر عقد پرن را

(دیوان، ص ۲۷۶)

گرچه بهار برخلاف شاعرانی هم‌چون عشقی و عارف قزوینی و برخی روشنفکران متعصب افراطی آن دوره، چهره‌ای نسبتاً متعادل و غالباً دین ورزانه دارد، با این همه گاهی اوقات در سروده‌ها و دیگر آثار او این نوع نگرش (نگاه شوونیستی) دیده می‌شود. در شماره دوم مجله دانشکده، که ناشر افکار انجمنی به همین نام (دانشکده) بود و بهار مؤسس این انجمن و مجله، در شرح چگونگی فتح ایران به دست اعراب و مهاجرت زردشتیان به هند چنین می‌گوید: «برای فرار از تمامی این تهلکه‌ها، یک راه نجات بیش نیست: ترک معتقدات و دین و آئین خود (دین زردشت) و قبول مذهب اجنبیان فاتح (دین اسلام). (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۷۰) وی در جایی دیگر با همین موضع اظهار نظر می‌کند که «اعراب در محو آثار ایرانی هر چه توانستند کوشیدند؛ مخصوصاً چون آثار و کتب فارسی را، آثار کفر و زندقه می‌دانستند و در ابتدا غیر از قرآن، کتاب دیگری را لازم نمی‌شمردند، هرچه هر جا یافتند متعمداً سوختند و یا در رودخانه‌ها غرق کردند.» (همان، ص ۱۷۱) بهار در بیتی قوم عرب را این‌گونه مورد سرزنش قرار می‌دهد:

باستانی نامه کافشاندش اندر خاک و گل تازیان در سیصد و پنجاه سال از جهل و کین
(دیوان، ص ۵۸۶)

بهار، که در این مواضع دیدی ستایش آمیز و غیر انتقادی نسبت به ایران باستان دارد،
دوران بعد از ساسانیان را دوره تاخت و تاز عرب‌ها و دوره‌ی تباهی و نابودی ایران زمین
می‌داند:

از پس پرویز گفتی خسروی معدوم شد خون آن شاهنشه والا بر ایران شوم شد
لاجرم بر ما شکست آمد ز گشت روزگار شاه‌شاهان کشته شد در مرو و باطل گشت کار
(دیوان، ص ۳۸۰)

۳- نتیجه‌گیری

مهم‌ترین نتایجی که می‌توان از مطالب مطرح شده در این مقال، به‌دست آورد، به قرار
ذیل است:

۳-۱- آن اندازه که ستایش وطن در شعر دوره‌ی مشروطه با انگیزه‌ها و مقاصد سیاسی
همراه بود، شعر کهن (به استثنای شعر فردوسی) از چنین خصیصه‌ای برخوردار نبوده است.
۳-۲- میهن پرستی در شعر دوره‌ی مشروطه در سطح گسترده‌ای با ناسیونالیسم همراه
می‌باشد.

۳-۳- گاه میهن دوستی در شعر دوره‌ی مشروطه به‌ویژه در شعر کسانی هم‌چون
میرزاده‌ی عشقی و عارف قزوینی و در مواردی محدود در شعر ملک الشعرای بهار، شکل
افراطی (شوونیستی) به خود می‌گیرد و به ضدیت و تحقیر اقوام دیگر می‌انجامد.
۳-۴- در دوره‌ی مشروطه سروده‌های وطنی، در برانگیختن احساسات ملی و ضد
استعماری تأثیر فراوانی داشته است.

۳-۵- توصیف وطن و ستایش آن در شعر شاعران عصر مشروطیت با جلوه‌های گوناگون
همراه است. در شعر این دوره توصیف وطن گاه رنگ و بوی اسلامی دارد. که نشانه‌های آن
را می‌توانیم در شعر شاعرانی هم‌چون بهار و نسیم شمال ببینیم. و گاه بدور از جلوه‌های
دینی تحت تأثیر مفاهیم باستانی جنبه‌ی آرکائیوی (باستان گرایانه) پیدا می‌کند. این
ویژگی بیشتر در شعر کسانی همانند میرزاده‌ی عشقی و عارف قزوینی جلوه‌گر است و در
پاره‌ای موارد سروده‌هایی را می‌بینیم که جنبه‌ی تلفیقی دارد؛ یعنی هم جلوه‌هایی از تاریخ
ایران باستان در آنها مشهود است و هم جلوه‌هایی از تاریخ دوره اسلامی. نمونه‌هایی از این
نوع شعر در دیوان بهار و به شکل برجسته در دیوان نسیم شمال دیده شده است.

منابع

- ۱- آجودانی، ماشاء الله. (۱۳۸۲). **یا مرگ یا تجدد (دفتری در شعر و ادب دوره مشروطه)**، تهران: اختران.
- ۲- بهار، محمدتقی. (ملک الشعراء). (۱۳۵۴). **دیوان اشعار**، تهران: امیر کبیر.
- ۳- بیگدلو، رضا. (۱۳۸۰). **باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران**، تهران: مرکز.
- ۴- جوکار، منوچهر. (۱۳۸۹). **ایران و عناصر ایرانی در شعر سید اشرف (مجموعه مقالات شاعر مردم)**، تهران: سخن.
- ۵- حسینی، اشرف الدین. (نسیم شمال). (۱۳۶۶). **کلیات نسیم شمال**، تهران: مطبوعات حسینی.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). **ادوار شعر فارسی از مشروطه تا سقوط سلطنت**، تهران: سخن.
- ۷- _____ (۱۳۵۹). «تلقی قدما از وطن»، نشریه الفبا، سال سوم، شماره ۲.
- ۸- عشقی، محمدرضا. (۱۳۵۷). **کلیات مصور عشقی**، به کوشش علی اکبر مشیر سلیمی، تهران: جاویدان.
- ۹- صدرنیا، باقر، سید اشرف الدین. (۱۳۸۹). **ناسیونالیست اسلام‌گرا**، (مجموعه مقالات شاعر مردم)، تهران: سخن.
- ۱۰- قزوینی، عارف. (۱۳۵۷). **دیوان اشعار**، تهران: جاویدان.
- ۱۱- یا حقی، محمدجعفر. (۱۳۷۹). **جویبار لحظه‌ها (تاریخ ادبیات معاصر)**، تهران: جامی.
- ۱۲- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۳). **چشمه روشن (دیداری با شاعران)**، تهران: علمی. تربیت مدرس.